

کتاب «معرفی و شناخت دکتر محمد مصدق - محمد جعفری فتواتی؛
منبع: «خاطرات و تأثیرات دکتر محمد مصدق»

علل سقوط دولت من

دکتر محمد مصدق

ایden خاطرات خود را بدين طریق شروع می کند: «روزی که من متصلی وزارت خارجه شدم آبادان از دست رفته بود و نفوذ ما در خاورمیانه رو به تنزل گذاشته بود. در مصر هم پیش بینی تحولاتی می شد^۱ که لازم بود مطالعه کنم تا بدانم از چه طریق خود را مقابله و ضعیات قرار دهم و من یقین داشتم که قبل از هر چیز باید خود را متوجه کار نفت نمایم که منشأ این اختلاف بود». و باز می گوید: «برای ما بسیار ناگوار بود که از ترس کمونیسم بهر قیمتی که تمام شود با مصدق کنار بیاییم و من هیچ وقت نمی خواستم قبول کنم اگر مصدق را قبول نکنیم ایران کمونیستی خواهد شد.» (صفحه ۲۲۱ خ)

«برای پیشرفت مقصود روز ۱۴ نومبر ۱۹۵۱ در پاریس با آچسن، وزیر خارجه آمریکا، وارد مذاکره شدم و اقامتم در آن جا ده روز طول کشید و در ظرف این مدت پنج جلسه تشکیل گردید که هرینم^۲ نیز در جلسات ماشرکت می کرد و روزهای اول این مذاکرات هنوز مصدق در آمریکا بود و نظریات ما با دولت آمریکا بسیار فرق داشت و موضوع مذاکرات این بود که مصدق را کمک نکنند و یک دولت ثابتی در ایران برقرار نمایند یا کمک نکنند و او را به حال خود گذارند. عقیده دولت آمریکا این بود اگر به او کمک نکنند وضعیت ایران متزلزل خواهد شد. در صورتی که من مخالف این نظریه بودم و می گفتم غیر از دولت مصدق و کمونیسم شق ثالثی هم هست.^۳ و چنان چه دولت دیگری روی کار بیاید ما می توانیم قراردادهایی با آن منعقد کنیم که موجب ارضای ما بشود. ایرانیان همیشه خوب بوده‌اند و باز باید همان‌طور خوب بشوند.» (صفحه ۲۲۲ و ۲۲۴ خ)

۱. پس از مراجعت از آمریکا یکی از نمایندگان مجلس به من گفت برای چه مقصود به مصر رفته‌ایم؟ که آن روز من جوابی ندادم و به سکوت گذراشم و بعد معلوم شد که علت رفتن ما به مصر چه بوده است.
۲. هرینم همان شخصیت آمریکایی است که بعد از ملی شدن صنعت نفت به تهران آمد و من از او راجع به شناسایی ملی شدن صنعت نفت در ایران از طرف دولت انگلیس بسیار استفاده کردم.
۳. شق ثالث همان نوکر استعمار است که در قرون اخیر و به ضرر ملت‌های فقیر از این نوکرها استفاده نموده‌اند.

در هفتم نوامبر که ما مشغول مذاکره بودیم دو نفر از مشاورین من از لندن وارد پاریس شدند و موافقت‌نامه چرچیل و دولت انگلیس را مربوط به نظریاتی که من قبل از حرکت از لندن اظهار کرد بودم بهمن تسلیم کردند و این نظریات مربوط به شرکت آمریکا در نفت ایران بود که نمایندگان آن دولت نمی‌خواستند از این پیش‌آمد استفاده کنند و از قبول آن خودداری می‌کردند و هریمن می‌گفت اگر این پیشنهاد در تابستان سال قبل^۱ شده بود در روحیه ایرانیان تأثیر بسیار می‌نمود. گرچه از این مذاکرات که تا ۱۴ نوامبر طول کشید نتیجه‌ای بعدست نرسید و شرکت آمریکا در کار نفت محرز نگردید. ولی من از این که بتوانم آمریکا را مقاعده کنم دولت دیگری در ایران تشکیل شود که نه مصدق باشد نه کمونیسم مایوس نبودم. عقیده سفیر آمریکا هم در انگلیس این بود که می‌گفت آن جا منافع انگلیس در خطر است، دولت آمریکا باید از تحمل نظریات خود صرف نظر کند. (صفحة ۲۲۶ خ)

پوشیده نماند که از همین کنفرانس هم ایدن نتایجی گرفت و دست خالی مراجعت نکرد، بدین قرار:

۱) تغییر «گریدی»، سفیر آمریکا در ایران که شخص بی‌نظر و بی‌طرفی بود و انتصاب هندرسون مأمور سابق آمریکا در هندوستان به جای او که در انجام وظایفه بی‌نظر نبود یکی از نتایج مهم این کنفرانس به شمار می‌آید، و ایدن در این کتاب همه جا از او قدردانی کرده و مخصوصاً در یکی از خاطرات این طور اظهار نظر کرده است: «روابط انگلیس و آمریکا به واسطه نمایندگی هندرسون در ایران روزبه روز بهتر می‌شد و او شخص لایقی بود که اجازه نداد هیچ وقت مصدق از اختلاف بین آمریکا و انگلیس کمترین استفاده‌ای نکند. از او کمال تشکر را داریم. چنان‌چه هندرسون در ایران نبود قرارداد ۱۹۵۴، این بار نفت طبق نظریات ما تمام نمی‌شد.» (صفحة ۲۲۸ خ)

۲) دیگر از نتایج مذاکرات این دو وزیر خارجه این بود: دولت آمریکا که بعد از سقوط دولت من بیش از یک میلیارد کمک به دولت ایران نمود نسبت به دولت من هیچ مساعدتی نمود و همان ایام که نمایندگان دولتین در پاریس مشغول مذاکره بودند من در واشنگتن از دولت آمریکا وامی بهمبلغ صد میلیون دلار درخواست نمودم که با هر سودی تعیین کنند پرداخته شود و از خواستن وام نظرم این بود که از کارگران نفت که بیکار شده بودند در امور دیگر تولیدی استفاده شود و آنان اجرتی در مقابل کار بگیرند. جوابی که به درخواست من داده شد این بود: موضوع مورد مطالعه قرار خواهد گرفت و این مطالعه آنقدر طول کشید تا دولت آمریکا در کار نفت شرکت نمود و بعد بهمن این جواب رسید: تا کار نفت با دولت انگلیس تمام نشود آمریکا از هرگونه کمک و مساعدت معذور است. (صفحة ۲۲۸ خ)

۱. از تابستان سال قبل مقصود ایام است که مجلس پانزدهم خاتمه نیافته بود و جبهه ملی هنوز تشکیل نشده بود و مجلس مزبور قرارداد «گس-گلشاییان» را تصویب نموده بود.

ایدن ادامه می‌دهد و می‌گوید: «موقع مراجعت به لندن خواستم یک مطالعه‌ای در صحبت عقیده خود بکنم و روی این نظر با سفیر ایران که یکی از دوستانم بود مشورت کردم. نظریاتم را تصدیق نمود و گفت وضعیت مصدق مثل سابق نیست و قول داد شخصاً هر قدر می‌تواند به ما کمک نماید.^۱ هفتة اول سال ۱۹۵۲ باز خبری از ایران به من رسید که موجب تقویت روح من گردید و آن گزارشی بود که کنسول انگلیس داده بود، یعنی همان کسی که مصدق احضار او را از ما خواسته بود و گزارش او موافق بود با نظریات سفیر ایران در لندن که تنفر مردم ایران از ما روی حقیقت نیست و ساختگی است». (صفحة ۲۲۸ خ)

نویسنده خاطرات می‌خواهد تحت لفاظه این را بگوید که اگر ملت ایران به حق خود عارف بود و احساساتی که ابراز می‌کرد از روی حقیقت بود مانع توائیتم کاری به ضرر آن ملت صورت بدهیم. در صورتی که من هر وقت صحبتی راجع به ملی شدن صنعت نفت به میان آمده به نمایندگان دول ذی نفع گفته‌ام در آن روز که قرارداد دارسی به‌امضا رسید وجود نفت در ایران محرز نبود و بحریه انگلیس هم احتیاجات خود را به‌وسیله زغال‌سنگ رفع می‌کرد، ولی اکنون که متجاوز از نیم قرن است در ایران نفت استخراج می‌شود و از آن در امور سوق الجیشی استفاده می‌کنند چه طور ممکن است ملت ایران راضی شود باز یک شرکت خارجی نفت استخراج کند و برای سوهاستفاده‌ای که می‌کند مملکت را از آزادی و استقلال محروم نماید که وزیر خارجه انگلیس در یکی از خاطرات خود آن را بدین مضمون آورده است: «در یک ملاقات راجع به یادداشت تروممن - چرچیل مصدق گفته بود ایرانیان خر نیستند که باز بگذارند مدت‌ها آنان را فسار کنند». (صفحة ۳۳۲ خ)

مندرجات این قسم از خاطرات رامن تکذیب نمی‌کنم، چون که ممکن است حین مذاکرات عصبانی شده باشم و یک چنین کلماتی دور از نزاكت به هندرسون گفته باشم، ولی تأسی این جا است به جای این که شاهنشاه با آمال و آرزوی ملت خود، که آزادی و استقلال مملکت بود، موافقت کنند و با دولتی که صنعت نفت را ملی کرده بود همراهی و مساعدت فرمایند آن را از طریق کودتا ساقط کنند و ملت ایران را طوری در مضیقه گذارند و از آن سلب آزادی نمایند که قادر نشود به قرارداد امینی - پیچ کوچک‌ترین اعتراضی بنماید و هر ملتی از آن فهمیده‌تر هم که باشد چه طور می‌تواند در دو جبهه جنگ نماید که یکی داخلی است و دیگری خارجی.

ایدن و آچسن، دو وزیر خارجه انگلیس و آمریکا، ساکت نشستند و از کنفراس آتلانتیک شمالی که سه ماه بعد در لیسبون تشکیل گردید و هر دو در آن عضویت داشتند استفاده نمودند و روز ۲۰ فوریه ۱۹۵۱ مذاکرات خود را در خصوص نفت ایران از سرگرفتند و قدر مسلم این است که

۱. نظر به این که وزیر خارجه انگلیس اسم سفیر رانبرد از ذکر نامش خودداری می‌کنم

دولت انگلیس پیشنهاد کرده بود دولت آمریکا در کار استخراج نفت ایران شرکت کند و شخص دیگری جانشین من بشود تا بتواند قانون امتیاز نفت را از مجلس بگذراند.

پس از این کنفرانس عمال ایرانی و فداکار انگلیس در ایران شروع به کار کردند و هر کدام به نحوی نقشه سقوط دولت من را طرح می نمودند و با هندرسون، سفیر آمریکا، و یکی از عمال بسیار مؤثر سیاست انگلیس در ایران مذاکره می نمودند و سفیر مرا تحت نظر قرار می داد و می نگریست تا چنان‌چه کوچک‌ترین تعاسی با مأمورین دولت شوروی پیدا کنم آن را به دولت خود گزارش دهد و سقوط دولتم را فراهم نماید که در آن مدت فقط یک یادو مرتبه سادچیکف، سفیر شوروی، به خانه من آمد و راجع به شیلات بحر خزر که قرارداد آن در بهمن ماه ۱۳۳۱ منقضی می شد، مذاکره کرد و تقاضانمود شیلات کما کان دست مأمورین دولت شوروی باشد تا بعد قراری در این باب داده شود. به محض این که گفتم دولتی که امتیاز نفت جنوب را قبل از انقضای مدت ملی کرد و کارمندان انگلیسی شرکت نفت را از ایران خارج نمود چه طور می تواند قرارداد منقضی شده شیلات را ابقاء نماید و آن را کما کان در دست عمال شوروی بگذارد؟ آیا می دانید سفیر شوروی در جواب من چه گفت؟ او گفت صحیح می فرمایید مانمی بایست از شما چنین تقاضایی کرده باشیم و عذر خواست و رفت و در روز انقضای هم شیلات به تصرف دولت درآمد و تصرف شیلات به دست من کار دول غرب را سهل کرد و مدارای با دولت من هم شاید از این نظر بود که این کار به دست من تمام شود و بهمین جهت هم بود که دولت شوروی از تحويل طلای ایران به دولت من خودداری کرد.

کار شیلات که به آخر رسید نقشه سیاست خارجی به موقع اجرا درآمد و می خواستند که من طوری از بین بروم که نتوانند آن را به سیاست‌های بیگانه نسبت دهند، چون که استالین هنوز حیات داشت و نمی خواستند دولت را از طریق کودتا ساقط نمایند.

این بود که برای از بین بردن شخص من عده‌ای از دربار و علماء افسران و بعضی از اعضای جبهه ملی با هم توحید مساعی کردند و توطنده روز نه اسفند را پیش آوردند.

و مقصود از توطنده این بود: عده‌ای رجاله به این عنوان که من می خواستم شاه را از مملکت خارج کنم در کاخ جمع شوند و موقع خروج من از کاخ مرا از بین ببرند و چنان‌چه این کار صورت می گرفت علماروز نه اسفند که به کاخ آمده بودند به جنازه‌ام نماز می گزارند و چون وزیر دفاع ملی بود به امر شاهنشاه آن را روی توب قرار می دادند و با احترامات کامل به خاک می سپرندند و عده‌ای از غوغایران مقابل در کاخ راهم که مرتکب این جنایت شده بودند به اشد مجازات می رسانیدند تا هیچ فردی گمان نبرد این واقعه در اجرای یک نقشه سیاست خارجی صورت گرفته است و آن وقت بود که من می شدم به تمام معنا یک مرد ملی که نه شیعه با من مخالف بود نه سنی.

دو چیز سبب می‌شود که باز نسبت به این واقعه در اینجا مطالعی بگوییم: یکی مربوط به زلی است که هندرسون در آن روز بازی کرد و دیگری مربوط است به آن قسمت از فصل پنجم «کتاب مأموریت برای وطن» که شاهنشاه فرموده‌اند: «روز شنبه نه اسفند مصدق به من توصیه کرد موقتاً از کشور خارج شوم.»

۱. ول هندرسون

در لایحه دیوان کشور چیزی از این بابت نتوشتند، چونکه ترس داشتم با وسایلی که هندرسون در این مملکت داشت در آن دیوان اعمال نفوذ کند و محکوم شوم و اکنون به شرح واقعه می‌پردازم: ساعت هشت روز نه اسفند آقای حسین علا وزیر دربار به خانه من آمد و راجع به حرکت شاه که سری بود، ولی مجریان نقشه از آن اطلاع داشتند و صبح همان روز به اجرای آن مبادرت کردند با من مذاکره کرد و چنین شد که ساعت یک و نیم بعد از ظهر من برای صرف ناهار به کاخ بروم و ساعت دو و نیم هم وزرا حضور بهم رسانند که موقع حرکت شاهنشاه تشریفاتی به عمل آوردند.

از این مذاکرت چیزی نگذشت که ساعت ده همان روز آقای علا وزیر دربار، مرا پایی تلفن خواست و اظهار نمود اعلیحضرت می‌خواهند خودشان با شما فرمایشاتی بفرمایند که بلافاصله گوشی به دست شاهنشاه رسید و فرمودند به جای ساعت یک و نیم بعد ظهر شرفیاب شوم که در همین جا مذاکرات قطع شد و از این که موضوع مهم نبود و شاهنشاه خودشان مرا برای اصغری فرمایشات خواستند بسیار تعجب کردم. چنان‌چه آقای علا یا هر کس دیگر آن را ابلاغ می‌نمود اطاعت می‌کردم، ولی بعد از ختم غائله دریافتیم که موضوع اهمیت داشت و به همین جهت خواستند شخصاً فرمایشات را بفرمایند تا موجب هیچ‌گونه سوءتفاهم نشود.

و اهمیت موضوع در این بود: اگر ساعت یک و نیم بعد از ظهر می‌رفت چون جمعیت برای از بین بردن من مقابل در کاخ جمع شده بود از خانه خارج نمی‌شدم تا جمعیت را متفرق کنند و موقع تشرف علیاحضرت ملکه ثریا حضور داشتند که پیشخدمت پاکتی آورد بهمن داد و دیدم تلفن چیزی خانه خودم نوشته بود برای یک کار فوری سفیر آمریکا می‌خواهد با من ملاقات کند که به نظر شاهنشاه رسانیدم و از این پیش آمد خواستم این استفاده را بکنم که در حرکت عجله نفرمایند، شاید ملاقات من با سفیر سبب شود فسخ عزیمت فرمایند.

نامه را که ملاحظه فرمودند اهمیتی به آن ندادند و حتی نخواستند یک کلام در این باب فرمایشی بفرمایند و غیر از ملاقات با هندرسون هیچ چیز سبب نمی‌شد که من قبل از حرکت شاهنشاه از کاخ خارج گردم، چونکه طبق مذاکراتی که با آقای وزیر دربار شده بود می‌بایست هیأت دولت در کاخ باشند و موقع تشریف فرمایی مراسمی به عمل آورند. اگر شاهنشاه حرکت می‌فرمودند مقابل در کاخ

کسی نمی‌ماند تا بتواند نقشه را الجرا کنند. چنان‌چه از این مسافت منصرف می‌شدن باز تا جمعیت در آنجا بود من از کاخ خارج نمی‌گردیدم.

برای ملاقات با سفیر حرکت کردم و هنوز به در کاخ نرسیده بودم که صدای فریاد جمعیت در خیابان مرا متوجه نمود که از آن در نباید خارج شوم و از در دیگری به خانه مراجعت نمایم.

هندرسون هم که به اتفاق آقای علی پاشا صالح آمد هیچ مطلبی نداشت که ملاقات فوری با من را ایجاد کرده باشد. چند کلامی گفت و رفت.

۲. فرمایشات شاه در فصل پنجم کتاب «اموریت برای وطن»

«روز شنبه نه اسفند ۱۳۳۱ مصدق به من توصیه کرد موقتاً از کشور خارج شوم. برای این که وی را در اجرای سیاستی که پیش گرفته بود آزادی عمل بدhem و تا حدی از حیل و دسایس وی دور باشم با این پیشنهاد موافقت کردم.»

واکنون به عرض جواب مبادرت می‌کنم که روز نه اسفند من تا ظهر خانه بودم و ظهر شرفیاب شدم تا در موقع حرکت به اتفاق وزیران تشریفاتی به عمل آورم و ساعت یک بعداز ظهر هم که برای ملاقات سفیر آمریکا از کاخ خارج می‌شدم علما روز نه اسفند به این عنوان که می‌خواهند از حرکت شاه جلوگیری کنند وارد عمارت شدند و آن‌ها را به اتفاق انتظار که نزدیک در ورودی است هدایت کردند و جمعیتی هم که می‌بایست مرا از بین ببرند همان وقت در کاخ جمع شده بودند و منتظر خروج من از کاخ بودند.

خبر تشریف فرمایی شاهنشاه عصر روز سه‌شنبه پنجم اسفند با تلفن دربار و به قید استخار به آقای معظمی، نماینده مجلس، که با جمعی از نمایندگان دیگر از دربار به خانه من آمده بودند داده شد که از محل تلفن به جلسه آمدند و بر سبیل نجوا آقای دکتر سنجابی را از این مسافت مطلع نمودند و بعد چیزی نگذشت که سایر حضار به قید استخار از آن اطلاع حاصل کردند.

و باز می‌فرمایند: «صدق پیشنهاد کرد که این نقشه مسافت مخفی بماند و اظهار داشت به فاطمی وزیر خارجه، دستور خواهد داد شخصاً گذرنامه و سایر اسناد مسافت من و همسرم و همراهانم را صادر کند.»

که عرض می‌کنم راجع به این قسمت هم حتی یک کلام من حضور شاهنشاه عرض نکرده‌ام، و مذاکرات راجع به گذرنامه صبح شنبه نهم اسفند که آقای حسین علا، وزیر دربار، برای همین کار به خانه من آمده بودند صورت گرفت و دستور گرفتن شناسنامه‌های ملتزمین را هم خود ایشان دادند. چنان‌چه من می‌خواستم شاهنشاه از این مملکت به خارج تشریف ببرند هم آن روز ۳۰ تیر آن را عملی می‌کردم.

توضیح آنکه روز ۲۶ تیر که استعفای خود را به پیشگاه شاهانه دادم قبل از اینکه از حضورشان مرخص شوم فرمودند بهمن قول بدھید اگر اتفاقی روی داد با من همراهی کنید که بلاتأمل عرض کردم در مجلس پنجم من برای اعلیحضرت شاه فقید قسم یاد نکردم، ولی در مجلس چهاردهم برای شاهنشاه قسم یاد نموده‌ام و خود را مر هون الطاف شاهانه می‌دانم—گرچه استخلاص من از زندان بیرون جند به همت مسیو پرون، یکی از اتباع سویس که با شاهنشاه از زمان تحصیلات شان در آن مملکت سابقه دوستی داشت، صورت گرفت، با این حال هر وقت که فرصتی به دستم آمد و مخصوصاً در جلسات رسمی مجلس وفاداری خود را نسبت به شاهنشاه ابراز نموده‌ام و پس از ۳۰ تیر هم که وزیر دفاع ملی شدم برای اطمینان خاطر و رفع نگرانی آن‌چه لازم بود در پشت قرآنی نوشته توسط آقای سپهبد مرتضی یزدان‌پناه اهدا نموده‌ام و جای بسی تأسف است که نخواستند با من مساعدت فرمایند تا ثابت کنم هیچ نظری غیر از یک شاه وطن پرست و آزادی طلب نداشتم، و چون این فرمایشات تمام نظیر همان صنعت نفت است که ملی شده و نمایندگان مجلس است که ملت آن‌ها را انتخاب کرده و روز نه اسفند است که روز ملت نام‌گذاری شده زاید می‌دانم بیش از این قلم فرسایی کنم. نسل حاضر از این وقایع خوب مطلع است، نسل‌های بعد هم از صفحات تاریخ پی به درک حقایق می‌برند و تاریخ را نمی‌شود تحریف کرد.

و نیز می‌فرمایند: «جالب توجه این بود که مصدق بالتهاب مخصوص توصیه می‌کرد با هر ایضاً از ایران خارج نشوم، زیرا می‌دانست مردم ایران که مخالف این تصمیم خواهند بود در فرودگاه از دحام خواهند کرد و مانع پرواز من می‌شوند، از این رو پیشنهاد کرد که تا مرز عراق و بیروت به طور ناشناس مسافت کنم. با این پیشنهاد موافقت شد».

در این باب هم حتی من یک کلام عرض نکرده‌ام چونکه مورد نداشت در اموری که از مختصات مقام سلطنت است من دخالت کنم. این بیاناتی است که روز چهارشنبه ششم اسفند که من شرفیاب شدم خود شاهنشاه فرموده‌اند. اکنون فرض کنیم این پیشنهاد را من داده بودم. اگر غیبت شاهنشاه از ایران در صلاح جامعه بود می‌باشد بسیار صدا تشریف برده باشند. ملت ایران هم که بعد اطلاع حاصل می‌نمودند عکس العمل نداشت، چونکه کاری در صلاح جامعه صورت گرفته بود و چنان‌چه در صلاح جامعه نبود و من می‌خواستم شاهنشاه را از اعمال نیات خیری که نسبت به مملکت داشتند باز بدارم چه شد که در همان روز مردم مملکت را از حیل و دسایس من مطلع نفرمودند و چرا همان روز وزیر دربار طی یک اعلامیه‌ای ملت ایران را از این فکر پلید مستحضر ننمود و مرا در افکار جامعه محکوم نساخت و چه چیز سبب شد که خود را برای مسافرتی که خلاف مصالح مملکت بود حاضر کنند و باز چه شد گزارشی که عصر همان روز نه اسفند من در جلسه مخصوصی مجلس به نمایندگان دادم و مصاحبه‌ای که روز یازده اسفند آقای دکتر سید علی شایگان با اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نمود و هم‌چنین بیانیه‌ای که در جراید روز ۱۷ فروردین ۱۳۳۲

تهران این جانب منتشر کردم تکذیب نشد و اکنون پس از چند سال آن را در یک کتابی فاش و آنچه را خود فرموده‌اند به من نسبت داده‌اند.

ضمن وقایع روز نه اسفند نویسنده خاطرات اسمی از کاشانی برد و می‌نویسد: «او نخواست مصدق در مبارزات غالب شود و از این نظر روز ۲۸ فوریه (نه اسفند) مبنیگی علیه شاه تشکیل داد و مردم عوام هم تحت راهنمایی افسران بازنیسته مصدق را از خانه خارج کردند که مجبور شد با پیزاما فرار کند و فقط قوای تأمینیه و احساسات تودهای سبب شد که مصدق نجات پیدا نماید.»

(صفحة ۲۳۳ خ)

اکنون این سؤال پیش می‌آید چه چیز سبب شد که کاشانی و چند نفر از اعضای جبهه ملی نخواستند من در این مبارزه غالب شوم و چرا هر وقت ملت ابراز احساساتی نمود نویسنده خاطرات و دربار شاهنشاهی آن را به یک عده از افراد حزب توده نسبت داده‌اند و مخالفین خود را مستحضر با آن عده و بقیه مردم ایران را جزو اموات حساب کرده‌اند.

شاهنشاه و ایدن از نظر ابقاء حکومت فردی و استعمار با تسلط فکری حزب توده در ایران متفق‌اند و از این رویه برخلاف حق و حقیقت نظری جز این ندارند که هر کس در مصالح مملکت اظهاری بکند او را به حزب توده متسب کنند و به مجازات برسانند تا هیچ کس را این قدرت نباشد که از منافع مملکت و آزادی دفاع کند و از هر یک از سیاست‌های استعماری انقاد نماید.

نظر بعاین‌که توطئه روز نه اسفند به نتیجه نرسید و فوت استالین که در ۱۶ اسفند روى داد موقع را برای سقوط دولت من مساعد کرده بود در ۲۰ مارس ۱۹۵۳ (اول فروردین ۱۳۳۲) ایدن سفری به آمریکا نمود که نه روز طول کشید و با ریس جمهوری و دالس، وزیر خارجه، وارد مذاکره گردید. آیینه‌اور از جریان امور در ایران اظهار عدم رضایت کرده و گفته بود به واسطه حمایتی که هندرسون از شاه می‌کند روابط او با مصدق خوب نیست و ممکن است عذر او را بخواهد و قطع رابطه با ایران قابل تحمل نیست و باید بهر قیمتی که تمام شود از آن احتراز نمود.^۱

این بیان ریس جمهوری دلیل قاطعی است که از وقایع روز نه اسفند و اعتراض من به هندرسون کاملاً مسبوق و مطلع بوده است و اکنون برای اطلاع و استحضار هم‌وطنان عزیزم به شرح واقعه می‌پردازم:

بعد از ظهر دهم اسفند هندرسون به واسطه آقای علی پاشا صالح با تلفن به من گفت دیروز که از

۱. ممکن است خوانندگان ایراد کنند با عملیاتی که هندرسون در ایران می‌نمود چرا من عذر او را نخواستم که در این باب می‌گوییم برکناری او از کار ایران دست من بود، ولی انتصاب دیگری به جای او بسته به نظر جناب آقای ایدن، وزیر خارجه انگلیس بود و به طور حتم کسی را مثل او و با از او بدتر می‌فرستادند و من دیگر نمی‌توانستم بدون ذکر دلیل انفعال او را هم از دولت آمریکا بخواهم.

خانه شما رفتم به دربار تلفن کردم معتبرض خانه شمانشوند و چون می‌دانستم در این توطنه او دخالت داشته است گفت: شما چرا از حدود خودتان خارج می‌شوید و در کار این مملکت دخالت می‌کنید. او در جواب گفت: دخالتی نکردام. گفت: همین تلفنی که شما دیر و زی بدربار کردید آیا جز دخالت چیز دیگری است که چون جوابی نداشت بدهد سکوت اختیار کرد و مذاکرات قطع شد.

ایند می‌گوید: «آمریکا از این ترس داشت که مصدق به روس‌ها متمایل شود. من گفتم سیاست مصدق این است دول بزرگ را بهم بیندازد و استفاده کند و بالاخره خوش وقت شدم که نظر یاتمان با هم نزدیک شده بود و چون در ایران وضعیت روشن نبود^۱ به نظر من این طور رسید که بهتر است شخص دیگری قائم مقام مصدق شود تا این که سعی کنیم او را خریداری نماییم^۲ و در آخرین مذاکرات با این نظریه و نیز روی مذاکرات ۲۰ فوریه (اول اسفند) موافقت حاصل شد^۳ و من به نخست وزیر انگلیس تلگراف کردم که به دولت آمریکا گفتم به واسطه فشار سیاست آن دولت ما به کرات شرایط خود را تغییر داده‌ایم که به یک نتیجه بررسیم و من از جریان دو سال اخیر این طور استنباط کرده‌ام اگر یک مدتی وضعیت خود را تغییر ندهیم زودتر بتوانیم به مقصود بررسیم.» (صفحه ۲۳۸ خ).

«در ماه آوریل ماهی که اطلاع داشتم دولت مصدق ضعیف شده چون تحت عمل قرار گرفته بودم نتوانستم در امور دخالت کنم.» سپس ادامه می‌دهد و می‌گوید: «مخالفین مصدق از عدم کمک و مساعدت آیینه‌اور بدولت او استفاده نمودند و دولت را استیضاح کردند^۴ که در جلسه حاضر نشد

۱. البته برای سیاست انگلیس روشن نبود.

۲. از این چه بهتر بود که هرچه می‌خواستند به دست من صورت بدھند و چون نتوانستند مرا از بین بردنند.

۳. به عنوان قری مذاکرات مربوط به شرکت آمریکا در کار نفت و برکناری من از مقام نخست وزیری بوده است.

۴. نقشه استیضاح بسیار ماهرانه ترسیم شده بود و فرق آن با نقشه غائله روز نه اسفند این است که در نه اسفند یک حق خشم و غصب به چشم می‌خورد. به این معنا که می‌خواستند من از بین بروم و دولت به علت نابود شدن نخست وزیر ساقط شود، در صورتی که در نقشه استیضاح هیچ نظری نسبت به شخص من نبود بلکه می‌خواستند دولت از بین بروند و دولت دیگری که مطیع باشد مصدر کار شود و جریان واقعه از این قرار بود: دکتر شایگان و دکتر عبدالله معظمنی هر دو کاندیدای ریاست مجلس بودند و می‌خواستند هر کدام از اکثریت مجلس موافق با دولت استفاده کنند و هر یک در این باب با دیگری مبارزه می‌کرد. نظر به این که دربار با انتخاب دکتر شایگان مخالف بود یک عده از وکلای اکثریت موافق دکتر معظمنی سرآبده صفت نمایندگان اقلیت پیوستند که دکتر معظمنی را بر ریاست مجلس و حسین مکی نماینده دیگر مجلس و یکی از مخالفین دولت را به عضویت هیأت اندوخته اسکناس انتخاب کنند و سرآز این جهت که بدنام نشوند و چون رأی مخفی بود اسام هر کس را که می‌خواستند می‌نوشتند.

این نقشه در وهله اول بی سرو صدا به موقع اجرا سید. یعنی دکتر عبدالله معظمنی بر ریاست مجلس و حسین مکی به عضویت هیأت اندوخته اسکناس انتخاب گردید، ولی من از دعوت او برای شروع به کار خودداری کردم. چون که او از این نظر انتخاب شده بود که آنچه دولت از پشتونه اسکناس استفاده کرده بود و آن عده اعضای دیگر هیأت پشتونه

و امتناع کرد و برای تعیین تکلیف خود به رفراندوم متولّ گردید، چنان‌چه ملت با دولت او موافق است رأی به دولت بدهد، والا رأی به باقی مجلس، و نتیجه این شد که اکثریت کثیری به نفع دولت رأی داد و چون مصدق خود را قوی تصور می‌کرد درخواست انحلال مجلس را از شاه نمود، ولی شب بعد یک کودتای شاهانه^۱ برای انتصاب زاهدی به مقام نخست وزیری شروع شد که به علت سوء تشکیلات نقشه کشف گردید و به نتیجه نرسید و شاه با طیاره عازم بغداد گردید. دکتر مصدق هم بلا فاصله انحلال مجلس را اعلام نمود و نمایشات ضد سلطنت شروع شد و قشون مأمور گردید به شاه کمک کند. مصدق هم که نمی‌خواست تحت سلطنت کمونیست‌ها درآید روز ۱۸ آوت (۲۷ مرداد) به قوای شهربانی امر نمود اعلانات توده‌ای را از بین برنده و در تمام سال ۱۹۵۳ هر یک از پیشرفت‌های دولت او سبب می‌شد که وسعت تکیه گاه دولتش کم‌تر شود.^۲ مبارزه علیه شاه موجب عدم رضایت قشون شده بود و عملیات ضد کمونیستی هم سبب گردیده بود کمونیست‌ها بر علیه مصدق بشوند و نتیجه این بشود که نمایشات برله شاه در ۱۹ آوت (۲۸ مرداد) با هیچ یک از دو دسته که نمی‌توانستند با مصدق کمک کنند تصادف نکند و شب آن روز مصدق و وزرايش مجبور به اختفا گردند و زئراں زاهدی شاه را دعوت کند و از یک استقبال با وجود و نشاطی در تهران مستفیض گرداند. خبر سقوط مصدق وقتی به من رسید که در کشتی و در بحر مدیترانه بودم و دوره تقاضتم را با

→ از نظر حق وطن پرستی فاش نکرده بودند، فاش کند و نتیجه این بشود که نرخ اجناس ترقی کند و مخالفین بتوانند زودتر دولت را ساقط نمایند.

در وهله دوم یکی از نمایندگان مجلس عضو جبهه ملی دولت را استیضاح نمود و دولت می‌باشد ظرف یک ماه برای عرض جواب در مجلس حاضر شود و نتیجه این بود: به دولت رأی ندهند و ساقط شود که من از رفتن به مجلس خودداری کردم و تصمیم گرفتم از مردم مملکت کسب تکلیف کنم.

در این اتنا دکتر معظمی، ریس مجلس، با من وارد مذاکره شد و تقاضا نمود از این کار صرف نظر کنم که من نتوانستم موافقت کنم. چون‌که هدف ملت از بین می‌رفت و دولت در جلسه‌ای که تحت ریاست یک دکتر حقوق و استاد دانشگاه تشکیل می‌شد با یک اکثریت قلابی سقوط می‌کرد و عمال استعمار می‌گفتند در مملکت مشروطه اختیار با مجلس است و یک عده آشوب طلب می‌خواستند مملکت را به طرف کمونیسم سوق دهند. ولی کدام مجلس، همان مجلسی که در زمان تسلط شاه فقید هیچ وکیلی به مجلس نرفت مگر با تصویب سفارت انگلیس و باز همان مجلسی که ریس آن را یک اکثریت منکری به سباست یگانه انتخاب نمود. نتیجه رفراندوم این شد که دیگر عمال بیگانه نتوانند چنین استدلال کنند، چون که نقشه سقوط دولت در پایگاه آلب سویس ترسیم شده بود و با تفصیل پول یگانه بین جهال به مرحله اجراء رسید.

۱. من هر قدر خواستم قضات دادگاه را مقاعد کنم که جوش و خروش مردم در نتیجه کودتای شاهانه بود Coup Royaliste d'etat

۲. تکیه گاه من نه ارتش بود نه کمونیسم. من به یک عده مردم فهمیده و وطن پرست منکر بودم که کودتا آن را به نفع استعمار خشن نمود.

خانم و پسرم در آنجا می‌گذرانیدم و در آن شب خواب راحتی کردم.^۱ (صفحه ۲۳۹ خ)
ایدن پس از شش ماه استراحت مجدداً از ۱۵ اکتبر ۱۹۵۳ (۱۳ مهر ماه ۱۳۳۲) شروع به کار نمود و
خاطراتش مربوط به تنظیم قرارداد کنسرسیوم و مساعدت‌هایی است که بعضی از هموطنان برای
گذاشتن این قرارداد با دولت انگلیس نموده‌اند که چون مربوط به ایام تصدی من نیست از نقل آن‌ها
خودداری می‌کنم.

و باز در ۱۳ آبان ۱۳۳۳ که متصدی مقام نخست‌وزیری شده بود، در پارلمان انگلیس بیاناتی
راجع به من نمود که در آخر بخش دوم خواهد آمد.

این بود خلاصه‌ای از خاطرات وزیر امور خارجه انگلیس و شخص مؤثر در سیاست ایران و
مخالف من که نقل گردید و تمام حاکی است از این‌که من در تمام مدت زمامداری خودم با هیچ یک
از دول بیگانه مؤثر در سیاست ایران خواه دولتين آمریکا و انگلیس، خواه دولت شوروی سازشی
نداشته و مصالح مملکت و وطنم را به هر چیز حتی به جان خود ترجیح داده‌ام و آن‌چه گفته و کرده‌ام
تمام در منافع ملت ایران بوده و آن‌چه هم در این مملکت علیه من صورت گرفت طبق نظریاتی بود
که سیاست خارجی ترسیم نموده بود و به امر بعضی از هموطنان اجرا گردید.

نظر به این‌که وزیر خارجه انگلیس قبل از کودتای مرداد چهار کسالت شده بود و استراحت
می‌کرد باید دید که نقشه‌های بعدی به دست چه اشخاصی ترسیم شده بود و چه طور اجرا گردید که
چون خاطراتی در این باب نوشته نشده و چنان‌چه باشد من از آن‌بی خبرم به نقل دو مدرک استناد
می‌کنم: یکی مربوط به چکی است که ادوارد دونالی، رئیس حسابداری اصل چهار در ایران، صادر
کرده و دیگری مربوط به جلسه سری است که در پایگاه آلپ سوییس تشکیل گردیده بود.

۱) ادوارد دونالی چکی به مبلغ ۳۹۰ هزار دلار صادر و تسلیم بانک برنامه کرده بود و بانک مزبور
هم آن را به ریال تسعیر نموده چکی به شماره ۵۳۱۴۵ و تاریخ مؤخر^۱ یعنی ۳۱ مرداد به مبلغ
۳۲/۶۴۳/۵۰۰ ریال به عهده بانک ملی ایران در وجه خود ادوارد دونالی صادر کرده بود که به مصرف
کودتای روز ۲۸ مرداد رسید و مدرک آن را در جلسه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۳۳ به دادگاه تجدید نظر
نظمی ارایه دادم و درخواست نمودم تحقیقات کنند تا معلوم شود وجه مزبور را ادوارد دونالی به چه
اشخاصی داده است که مورد قبول واقع نشد و دادگاه به این عنوان که محاکمه برای رسیدگی به
کیفرخواست دادستان ارتش تشکیل شده از رسیدگی امتناع نمود و عملی برخلاف وجود و قانون
و مصالح مملکت مرتکب گردید، چون که دادستان ارتش حکم اعدام مرا از این جهت خواسته بود
که مسبب پیش‌آمد روزهای آخر مرداد من بوده‌ام.

۱. مقصود از تاریخ مؤخر این بود که برسانند چک مزبور بعد از وقایع ۲۸ مرداد صادر شده و در اجرای نقشه سیاست
خارجی اتری نداشته است.

چنان‌چه رسیدگی شده بود ثابت می‌گردید آن‌چه در روزهای مزبور صورت گرفت، نتیجه کودتای شاهانه و تشریف‌فرمایی شاهنشاه به خارج از کشور بوده است^۱ و اشخاص وطن پرست روی اصل دفاع قانونی légitime défense اکه یکی از حقوق طبیعی نوع بشر است از وطن خود دفاع کرده‌اند و کودتای ۲۸ مرداد نتیجه آن وجودی بود که بین اشخاص مؤثر پست و خائن از علماء، از رؤسای کلانتری‌ها، از افسران و غارت‌گران تقسیم شده بود.

(۲) مدرک دیگر من روزنامه «فیگارو»^۲ فرانسوی است که در شماره ۲۰ سپتامبر ۱۹۵۵ (۲۸ شهریور ۱۳۳۴) راجع به کودتای مرداد مطالبی درج کرده و جریان واقعه و مسبیین آن را معرفی کرده است که ترجمه آن عیناً در این جا نقل می‌شود:

«در آن ایام که ژان فاستر دالس، وزیر خارجه آمریکا، مصدق را گرم در سیاست کرده بود آلن دالس رئیس انتلیژان سرویس مرکزی آمریکا زمینه سقوط آن پیر مرد لج باز را فراهم می‌کرد و مصدق نیز همان الفاظ و عباراتی که همیشه به کار می‌برد تکرار می‌نمود. در ۱۱ اوت ۱۹۵۳ (۲۰ مرداد ۱۳۳۲) آلن دالس جلسه‌ای محروم‌انه در یکی از پایگاه‌های آلپ سویس با شرکت دو شخص عالی مقام تشکیل داد: یکی لوی هندرسون، سفير کبیر آمریکا در ایران، که بنا به مصلحت چندی از ایران غیبت کرده بود و دیگری شاهزاده خانم اشرف، خواهر دو قلوی شاه، که او به واسطه سوءتفاهمی که با شاه داشت از ایران خارج شده و در سویس اقامت گزیده بود و جای شخص چهارمی که ژنرال «نرمان شوارتسکف»، یکی از شخصیت‌های عالی انتلیژان سرویس آمریکا است، در این جلسه خالی بود که حضور و غیابش فرق نداشت، چون که چند روز قبل از تشکیل این جلسه راجع به این موضوع بحث مفصلی با آلن دالس کرده و دالس حضار را از نظریات او مستحضر نموده بود. شوارتسکف در سیاست ایران بسیار وارد بود و از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۸ سمت مشاور شخص پادشاه ایران را عهده‌دار شده بود و او کسی است که پلیس ایران را آلت دست دربار کرده و دوستی او با ژنرال زاهدی، رئیس پلیس ایران، از همان تاریخ شروع گردیده بود و به همین جهت هم روزی که در هفته دوم ماه اوت (بین ۱۶ و ۲۳ مرداد) به تهران آمد هیچ کس از ورود شوارتسکف تعجب ننمود، چون که او برای دیدار دوستان آمده و سلامی به دوستان کرده بود و نتیجه مسافرت‌ش این شد: شاه که تا آن زمان خواهی نخواهی با مصدق راه می‌رفت یک مرتبه او را رهانمود و عزل کرد و ژنرال زاهدی، دوست و فادر شوارتسکف را به جای او نصب نمود.»

این بود خلاصه‌ای از مندرجات روزنامه «فیگارو».

و در همان ایام هم بود که والاحضرت اشرف پهلوی ناگهان به تهران آمدند و پس از یک توقف

۱. اعتقاد قطعی من این است که سرنگون کردن دستگاه مصدق کار مردم عادی کشور من بود که در دلشان بارقه مشیت بزداتی می‌درخشد. نقل از فصل سوم کتاب «امموریت برای وطن».

کوتاه و مشورت با شاه مراجعت و در این جلسه شرکت نمودند.
 اکنون مصاحبه اعلیحضرت همایون شاهنشاه با مخبر روزنامه مصری «المصور» را که حاکی است شاهنشاه از مذاکرات جلسه پایگاه آپ قبل اطلاع داشته‌اند عیناً نقل می‌کنیم:^۱
 «نقشه‌ای که کشیده بودیم کاملاً مطالعه شده بود و احتمالات مختلفه را نیز پیش‌بینی کرده بودیم و می‌دانستیم در مقابل نقشه‌های معکوس چه کنیم. وقتی که مصدق فرمان عزل خود را رد کرد و موضوع را به صورت انقلاب جلوه‌گر ساخت و خواست از نفوذی که به دست آورده کمال سوء استفاده را بکند هوایسمای من آماده پرواز فوری از کشورم بود و من می‌خواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً دست آن‌ها افتاده است و معارضی ندارند و به آن‌چه می‌خواستند رسیده‌اند و چون من از کشور پرواز کردم آن‌ها همین اشتباه را کردند.»^۲

این بود فرمایشات شاهنشاه به مخبر روزنامه مصری «المصور» و تا شب ۲۵ مرداد که دست خط عزل به من رسید در هیچ یک از احزاب توده و سایرین هیچ‌گونه خلاف نظم دیده نشده بود. شهر آرام بود و امور جریان طبیعی خود را طی می‌کرد و خروج شاهنشاه از مملکت، که به فرار تلقی شده بود، سبب شد که روز ۲۶ مرداد شهر آرامش خود را از دست بدهد، و هنوز از خاطره‌های ترفته است در آن روز که ناصرالدین شاه در شاه عبدالعظیم به قتل رسید برای جلوگیری از هرج و مرج و عواقب شاه‌میری میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان صدر اعظم جسد شاه را طوری از شهر ری به تهران منتقل نمود تا هیچ‌کس گمان نکند شاه مرده و موجب هرج و مرج شود و جان و مال عده‌ای در نتیجه این واقعه از بین برود.

از ترسیم این نقشه هم که با نظر شوارتسکف تنظیم شده بود مقصود گرفتن نتیجه‌ای عکس آن بود، یعنی از فرار شاه عده‌ای غوغای‌کنند و از هر یک از احزاب برای تعیین مقام شاه صدایی بلند شود تا بتوانند آن را بهانه برای کودتا قرار دهند و دولت را ساقط نمایند.

هندرسون، سفیر آمریکا، هم که برای ترسیم نقشه‌های گوناگون و سقوط دولت من به خارج رفته بود ۲۶ مرداد به تهران مراجعت نمود و عصر روز ۲۷ از این نظر که برساند داخل در توطنه نیست از من دیدن نمود و ضمن مذاکرات گفت روز قبل که وارد تهران شدم حین عبور به مجسمه شاه قصید برخوردم و دیدم که به آن توهین شده است و من با این کار مخالفم، که هر چه او گفت من گوش کردم و از اظهار هرگونه سخنی که موجب تشیید اختلاف در بار با من بشود خودداری نمودم،

۱. مجله خواندنی‌ها، ۴ مهرماه ۱۳۳۲.

۲. قبل از این مصاحبه مردم چنین تصور می‌کردند که شاه از مملکت فرار کرده است و چه خوب شده که این مصاحبه صورت گرفت تا همه دانستند قصد فرار در کار نبود و مقصود از مسافرت این بود که به اجرای نقشه سیاست خارجی کمک کنند و کمتر دیده شده است پادشاهی ملت خود را اغفال کند.

ولی اکنون که در حدود هشت سال از آن می‌گذرد و من در این قلعه بی‌جهت و بی‌دلیل محبوس و از تمام آزادی‌های فردی محروم و خواهانم که هر چه زودتر عمرم به سر آید و از این زندگی خلاص شوم چرا باید از ذکر حقایق خودداری کنم و رفع اشتباه از کسانی که در جریان امور این مملکت نبوده‌اند نکنم.

و قایع روزهای اخیر مرداد مبتنی بر دو علت بود: که یکی جنبهٔ سیاسی داشت و دیگری جنبهٔ حقوقی.

جنبهٔ سیاسی از این نظر که آن اعلیٰ حضرت در تمام مدت سلطنت خود از افراد سلب آزادی نمود و حق انتخاب نمایندگان مجلس را که در مملکت مشروطه حق طبیعی و مسلم مردم است از آنان سلب کرد و قرارداد نفت راسی و دو سال تهدید نمود و میلیون‌ها از این کار سوءاستفاده فرمود و چه خوب بود که آن پادشاه حیات داشت و قانون از کجا آورده‌ای را جلوی ایشان می‌گذاشتند تا معلوم شود آن ثروت هنگفت را از چه ممرزی تحصیل نمود.

جنبهٔ حقوقی از این نظر که ملکی را به زور در یکی از نقاط و با ثمن بخس مالک می‌شد و بعد به جان و مال دیگر مالکین مجاور ابقاء نمی‌فرمود و بدین طریق در ظرف بیست سال پنج هزار رقبهٔ تملیک نمود و کسی نمیدید آن پادشاه که خود بانی ثبت اسناد بود راجع به یکی از این املاک اعلان ثبت دهنده و حق اعتراض را از مردم سلب نکنند تا هر کس سخنی داشت بگوید و حقانیت خود را به اثبات رساند. خلاصه این که از دولت دیکتاتوری مردم تنفر داشتند، ولی از ترس جرئت نمی‌کردند اظهاری بکنند و بعد که نسیم آزادی دمید چون دست مردم به شاه نمی‌رسید غیظ و غضب خود را نسبت به مجسمه‌ها ابراز می‌کردند و این کار منحصر به روزهای آخر مرداد نبود و سابقه داشت و چندی قبل از مرداد هم می‌خواستند نسبت به یکی از مجسمه‌ها که در وسط شهر واقع شده بود توهین کنند که ناچار شدم عده‌ای نظامی برای حفاظت آن بگمارم. چنان‌چه مجسمه نبود دیگر وسایلی نبود که مردم کینهٔ خود را اظهار نمایند. مجسمه‌ای هم که برای گرفتن کار یا سوءاستفاده از بیت‌المال بر پا کنند عاقبتی از این بهتر ندارد، و دوام آن مجسمه‌ای دارد که مردم بعد از حیات کسی و در ازای خدمات او به مملکت بر پا نمایند.

نظر به این که گزارش رسید حزب توده اوراقی به دیوارها الصاق کرده دستور دادم تمام را پاره کنند و از بین ببرند. این کار شد و دیگر خلاف نظمی مشاهده نشد که آن را بهانه برای کودتا قرار دهنند. ولی از این نظر که تصمیم بر کناری من از کار و انتصاب سرلشکر زاهدی در جلسهٔ پایگاه آلپ گرفته شده بود صبح روز ۲۸ مرداد نقشهٔ کودتا به موقع اجرا رسید و معلوم نشد که از من چه خلافی

سر زده بود که تسلیم دادگاه نظامی شدم.^۱

واکنون قریب هشت سال از آن می‌گذرد که سه سال در زندان لشکر دوزرهی به سر برده‌ام و بعد به احمدآباد تبعید شده در این قلعه محبوس و ای کاش هندرسون برای من تأمین جانی نخواسته بود، چون که چندی بعد از ۲۸ مرداد به کسی گفته بود تلگراف او به شاهنشاه سبب شد که من از بین نروم.

کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد

از نه اسفند به بعد من به دربار نرفتم و چند مرتبه هم که آقای ابوالقاسم امینی، کفیل وزارت دربار، مذاکره نمود یا شرفیات شوم یا اعلیحضرت همایون شاهنشاهی به خانه دکتر غلامحسین پسرم که بین خانه من و کاخ اختصاصی واقع شده بود تشریف فرمایشوند موافقت ننمودم. به کاخ سلطنتی از این جهت نرفتم که ممکن بود سربازان گارد شاهنشاهی روی همان تعصّب بی‌جاکه من می‌خواستم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مملکت تشریف ببرند تیربارانم کنند و مخالفین هم را به حق شمات نمایند که چرا برخلاف حزم و احتیاط عمل کردم. تشریف فرمایی شاهنشاه را هم به خانه خود یا به خانه پسرم دون‌شان آن مقام دانستم.

با این حال وظایف خود را با نهایت ادب و احترام انجام می‌دادم و با این که مملکت در محاصره اقتصادی بود و به دولت هیچ کمکی نمی‌رسید کارها می‌گذشت و یقین داشتم که اختلاف ما با شرکت نفت انگلیس و ایران به خوبی حل خواهد شد و ما خواهیم توانست نفت خود را با هر یک از دول غرب که مشتری بود معامله کنیم، چون که نفت غیر از جنبه اقتصادی جنبه سوق‌الجیش هم داشت و حاضر نمی‌شدند نفت زیر زمین بماند و از آن استفاده نکنند.

مذاکرات من با سفیر کبیر آمریکا به بن‌بست رسید و مستر راس یکی از مدیران سابق شرکت نفت انگلیس و ایران، از بغداد نامه‌ای نوشت و تقاضای شروع مذاکرات کرد که من جواب نوشتم و به توسط آقای فؤاد روحانی مشاور حقوقی شرکت ملی نفت، برای او فرستادم. مستر راس با نظر من که مذاکرات در تهران شروع شود موافقت ننمود و می‌خواست مذاکرات در یکی از شهرهای اروپا صورت گیرد. سپس مستر لوی، متخصص معروف نفت، که در تیر ماه ۱۳۳۰ با آقای هریمن به تهران

۱. عصر ۲۸ مرداد که به اتفاق جمعی از خانه‌های فرار کردم شب را در یکی از خانه‌های مجاور متعلق به یکی از تجار که در شمیران اقامت گزیده و خالی بود بیتوته نمودیم و صبح روز بعد عده‌ای متفرق شدند و به محل هایی که در نظر گرفته بودند رفتند. آقایان دکتر شایگان، دکتر صدیقی و مهندس معظمی و من به خانه آقای مهندس معظمی که بیش از چند قدم فاصله نداشت رفتیم و نظر به قرابت سبیل آقای مهندس شریف امامی از صاحبخانه دیدن نمود و قرار شد که از توقف مادر آن‌جا سرلشکر زاهدی را مطلع نماید.

آمده بود، همین تقاضا را نمود و پیشنهادی هم برای حل اختلاف توسط آقای الهمیار صالح، سفیر کبیر ایران در واشنگتن، داد که مفهومش این بود: کشور مکزیک هم صنعت نفت را ملی نمود و صاحب امتیاز که یک شرکت انگلیسی بود سال‌ها با آن دولت راجع به مبلغ غرامت اختلاف داشت و بالاخره کار به این جارسد که دولت مکزیک هشتاد میلیون دلار به شرکت صاحب امتیاز تأديه نمود و رفع اختلاف کرد.

نظر به این‌که موقع ملی شدن صنعت نفت در مکزیک شرکت صاحب امتیاز در حدود چهار میلیون تن نفت استخراج می‌نمود و شرکت نفت انگلیس و ایران هم مقارن ملی شدن صنعت نفت در حدود سی و دو میلیون تن یعنی هشت برابر نفت مکزیک استخراج می‌کرد دولت ایران هم ۶۴۰ میلیون دلار، یعنی هشت برابر مبلغی که دولت مکزیک به آن شرکت داد از بابت اصل و یکصد و شصت میلیون دلار هم از بابت سود در مدت بیست سال که هر سال چهل میلیون دلار می‌شود به شرکت نفت انگلیس و ایران تأديه کند و حساب خود را تصفیه نماید.

من تا آن وقت پیشنهادی به این صراحت ندیده بودم و یقین داشتم که موقفيت نصيب ملت ما است و این هم یک خیال واهی نبود، چون که هر ملتی در راه آزادی و استقلال خود فداکاری نموده مقصود رسید.

ولی بعد از فرستادن این پیشنهاد معلوم نشد چه پیش آمد و با چه اشخاص مذاکره نمودند که اوضاع ناگهان تغییر کرد^۱، و یقین حاصل نمودند که هر طریق می‌توانند دولت را ساقط نمایند و نتیجه این شد: آقای فؤاد روحانی، مشاور حقوقی شرکت ملی نفت، که برای مذاکره به سوییس رفته بود، مستر راس برای ملاقات وی حاضر نشد. مستر لوی هم برای آمدن به ایران عذر آورد.

اگر بتوانند مالی رابه ثمن بخس و نامشروع ببرند چرا حاضر شوند به نرخ عادله معامله کنند. تا هستند کسانی که می‌توانند این طور داد و ستد بکنند، چرا با کسانی که غیر از مصالح مملکت نظری ندارند معامله نمایند. نامشروع از این جهت که مقدار مهمی نفت به وسیله لوله از زیر آب به خارج می‌رفت که از آن کسی اطلاع نداشت و نامه آقای دریادار شاهین که عیناً نقل می‌شود دلیل صحبت این معناست.

جناب آقای امیر علایی نماینده فوق العاده دولت و استاندار استان ششم
محترماً به استحضار می‌رساند در اجرای تحقیقاتی که استعلام فرموده‌اند اینکه
گزارش شده است که طبق اطلاعات و تحقیقات معموله دولوله یکی برای نفت

۱. کنفرانسی در جبال آلب تشکیل شد.

سفید یا بنزین و دیگری نفت سیاه از کنار جاده آبادان و خرمشهر عبور و در مجاور مزرعه نمونه موسوم به «مدیری فارم» از شط العرب به خاک عراق می‌رود.

دریادار شاهین

با این‌که آقای وزیر خارجه انگلیس در پیام به ملت ایران چنین اظهار نمود: «دریاره شرکت‌های آمریکایی نیز می‌خواهم به طور محکم و خیلی مختصر صحبت کنم و امیدوارم کسی نگوید که آمریکایی‌ها از این قرارداد سوءاستفاده کردند، زیرا چنین خبری عاری از حقیقت است»، تردید نیست که دولت انگلیس مایل نبود غیر از شرکت نفت انگلیس و ایران شرکت‌های دیگری در نفت ایران دخالت کنند و به همین جهت هم تا دولت آمریکا در کار نفت دخالت می‌نمود پیشنهاد صریحی به دولت ایران نداد و بعد معلوم نیست چه پیش آمد که دولت آمریکا، که خود در دو قرن پیش به درد مادرگفتار بود، آزادی ملتی مثل ملت ایران را فدای چهل سهم از صد سهم کنسرسیوم نمود.

نظر به این‌که مرحله اول شکست ملت ایران تغییر جریان مجلس بود، لذا دولت صلاح نمی‌دانست برای جواب استیضاح به مجلس حاضر شود و یقین داشت آن عده از وکلا که آن نماینده تهران و مخالف دولت را برای نظارت در هیأت اندوخته اسکناس انتخاب کردند در مورد استیضاح نیز به دولت رأی اعتماد می‌دهند و دولت را ساقط می‌نمایند.

و باز نظر به این‌که هیچ کس غیر از خود مردم بیشتر به صلاح مردم عمل نمی‌کنند دولت به وسیله رفراندوم به خود مردم رجوع نمود که تکلیف کشور را تعیین نمایند، چنان‌چه به ابقاء دولت موافقند رأی به انحلال مجلس بدهند، والا دولت برود و مجلس به آن‌چه صلاح می‌داند عمل کند. من از کسانی که غیر از خیر مملکت نظری ندارند سؤال می‌کنم که غیر از این طریق دولت چه وسیله‌ای داشت که افکار مردم را نسبت به ادامه کار و یا کناره‌جویی از کار استنباط کند.

خوشبختانه با رفراندوم غیر از عمال ییگانه کسی مخالفت ننمود و مخالفت آن‌ها هم به این استناد بود که مجلس مؤسسان دوم حق انحلال مجلسین را به شاه مملکت داده است.

بر فرض این‌که مجلس مؤسسان روی ایتکار ملت ایران سرگرفته بود و باز به فرض این‌که اعضای آن را ملت انتخاب کرده بود مجلس مؤسسان نمی‌توانست از مردم سلب حق کند و در یک موقع حساسی ملت نتواند عقیده خود را در ابقاء مجلس یا انحلال آن اظهار نماید. مجلس مؤسسان که مدعی نمایندگی مردم بود چطور می‌توانست مردم را از این حق محروم کند.

رفراندوم در صلاح مملکت و صلاح اعلیحضرت بود. اگر دولت انحلال مجلس را از پیشگاه ملوکانه درخواست می‌نمود چنان‌چه موافقت می‌فرمودند در محظوظ سیاست خارجی قرار می‌گرفتند و در صورت عدم موافقت با ملت خود مخالفت فرموده بودند.

رفرازه دوم ثابت نمود که ملت با دولت موافق است و به انحلال مجلس رأی داد و این بزرگترین خدمتی بود که دولت به مملکت و شاهنشاه نمود.

ای کاش دست خط عزل صادر نشده بود تا بینند کارها چه طور به صلاح مملکت تمام و کلیه عواید نفت نصیب ملت ایران می شود. چنان‌چه تصور می نمودند دولت موفق نمی شود باید صبر می کردند تا دولت خود اظهار عجز کند. عزل دولتی که با یکی از دول بزرگ دنیا در مبارزه بود و حتی از گرفتن ۲۱۴ پنس هم مایوس شده بود (نطق وزیر خارجه انگلیس در آخر این لایحه) هیچ معنا نداشت جز این که مبارزه به فتح آن دولت و شکست ملت ایران تمام شود و من باز تکرار می کنم اگر کوچک‌ترین احتمالی در عدم موفقیت می دادم بهترین بهانه برای کناره‌جویی از کار همان دست خط شاهانه بود.

صدر دست خط گذشته از این‌که برخلاف قانون اساسی بود دلیلی هم نداشت چون که تانه اسفند و بعد از آن تاساعت یک روز ۲۵ مرداد ۳۲ از من و از دولت من کوچک‌ترین عملی برخلاف مصالح و شخص اعلیحضرت صادر نشده بود و حتی یک اخلاق‌گر هم به قول دادستان ارتش نعره نکشیده، یا سخنی از جمهوری دموکراتیک نگفته بود و هر چه در روزهای آخر مرداد پیش آمد عکس العمل تشریف‌فرمایی بسابقه و بخبر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بود که در جامعه به فرار تلقی شده بود و هر کس از هر حزب و هر دسته می خواست از موقع به نفع خود استفاده کند و بهترین دلیل همان فرمایشات خود شاهنشاه است که در مصاحبه با مخبر روزنامه مصری «المصور» فرموده‌اند و از مجله «خواندنی‌ها» مورخ ۴ مهر ماه ۳۲ عیناً نقل می شود:

«نقشه‌ای که کشیده بودیم کاملاً مطالعه شده بود و احتمالات مختلف رانیز پیش‌بینی کرده بودیم و می دانستیم در مقابل نقشه‌های معکوس چه کنیم. وقتی مصدق فرمان عزل خود را رد کرد و موضوع را به صورت انقلاب جلوه‌گر ساخت و خواست از نفوذی که به دست آورده بود کمال سوءاستفاده را بکند هوایی مخصوص من آماده پرواز فوری از کشورم بود و من می خواستم این کار را بکنم تا مصدق و جماعت او تصور کنند که دور کاملاً بدست آن‌ها افتاده و معارضی ندارند^۱ و به آن‌چه می خواستند رسیده‌اند و چون من از کشور پرواز کردم آن‌ها همین اشتباه را کردند و نتوانستند آن پیروزی خیالی را که به دست آورده بودند درست حفظ کنند و بر شهوت خود فایق آیند و دست به اعمال بی رویه‌ای زدند که خود قربانی آن شدند. اشخاص بی‌گناهی را گرفتند و به زندان انداختند، مجسمه‌ها را خراب کردند و دست به اعمالی زدند که سوونیت آنان را آشکار ساخت و من معتقدم که همین اعمال به کار آنان خاتمه داد و احساسات مردم را بر ضدشان

^۱. کمتر دیده شده است پادشاهی برای یک مقصود نامشروع ملت خود را اغفال کند.

برانگیخت»، این بود بیانات ملوکانه که عیناً نقل شد.

و اما این که بعضی‌ها گفته‌اند اگر ۲۵ مرداد اجازه می‌بینیگ داده نمی‌شد حرف‌هایی هم گفته نشده بود دولت این جانب که روی افکار عمومی تشکیل شده بود و پیشرفت آن در مراجع بین‌المللی نتیجه احساسات ملت و حمایت از دولت بود چه طور می‌توانست با تشکیل می‌بینیگ که خواسته مردم بود مخالفت کند. اجازه می‌بینیگ مثل همیشه به این شرط داده شد که اخلاق‌گران نتوانند در می‌بینیگ رسم‌آی برادر نطق کنند. هم چنان که نکردند.

من قوه‌ای در اختیار نداشم که در ظرف دو روز بتوانم اخلاق‌گران را تعقیب کنم. اگر قوای انتظامی در اختیار من بود چرا روز نه اسفند ریس ستاب ارش دست از کار کشید و تا پنج بعدازظهر که من او را از ستاب ارش خواستم در کاخ سلطنتی به سر می‌برد.

چرا ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مرداد که عده‌ای از سعدآباد با تانک و افراد مسلح برای دستگیری من و هم‌کارانم حرکت نمودند و از همه جا گذشتند فرمانداری نظامی تهران ممانعت نمود و حتی یک گزارش هم در این باب به من نداده بود.

من با دستگاهی کار می‌کردم که زیر نفوذ استعمار بود. پس از چند تغییر و تبدیل سرتیپ افسار طوس را در رأس اداره کل شهربانی گذاردم شاید اصلاحاتی بکند. او را از بین بردن و با آن همه بیانات و اقاریری که متهمین به قتل او در نوار ضبط نمودند همگی بدون استثنای در دادگاه نظامی تبرئه شدند و پرونده قتل او که با آن طرز فجیع از بین رفته بود مختوم گردید.

دولت این جانب با چنین تشکیلاتی در ظرف آن دو روز چه می‌توانست بکند، چون که ابتکار در دست عمال بیگانه بود و عده‌ای از هواداران احزاب چپ نیز معناً مجری نظریات دولت مبارز بودند و قوای انتظامی اعمال شان را ندیده می‌گرفت.

همه می‌دانند که عصر روز ۲۷ مرداد دستور اکید دادم هر کس حرف از جمهوری بزند او را تعقیب کنند و نظر این بود که از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درخواست شود هر قدر زودتر به ایران مراجعت فرمایند. چنان‌چه ممکن نباشد شورای سلطنتی را تعیین فرمایند که کارها متوقف نشود و جریان طبیعی خود را طی نماید و هرگاه با این دو پیشنهاد موافقت نمی‌شد چون حق تعیین شورای سلطنتی با اعلیحضرت بود و هیچ مرجعی غیر از خود ملت نمی‌توانست به این کار مبادرت کند شورای سلطنتی از طریق رفراندوم تعیین گردد که روز ۲۸ مرداد دولتی که قبل‌آیینی شده بود نقشه آخر را عملی کردو بعد هم گفته شد اگر دولت سقوط نمی‌کرد مملکت از بین می‌رفت و نگفتند که مملکت کجا می‌رفت و یک عده اخلاق‌گران غیر مسلح چه طور می‌توانستند در مقابل ارش مسلح به توب و تانک مقاومت کنند. چنان‌چه این کار شدنی بود چرا بعد از روز ۲۸ مرداد نکردند. به طور خلاصه این‌ها نقشه‌هایی بود که یکی بعد از دیگری اجرا شد برای این‌که وضع مملکت به

حال سابق عودت کند و ملت ایران به آرزو و آمال خود نرسد، والاً چه شد که بعد از سقوط دولت آن‌چه ملت به دست آورده بود و مورد تأیید شاهنشاه هم قرار گرفته بود یکی از پس دیگری از دست رفت. عجب این است که من در آن واحد به اتهام دو جرم متضاد، یعنی برای به هم زدن اساس حکومت (ماده ۳۱۷ قانون دادرسی و کیفر ارتش) و برای قصد تشکیل رفرازندوم از نظر تعیین شورای سلطنتی هر دو محکوم شدم.^۱

من نه فقط در مجلس چهاردهم و شانزدهم بلکه از دوره نهم تعینیه که قرارداد ۱۹۳۳ منعقد شد با امتیاز نفت مخالف بودم و یقین داشتم که با استفاده بیگانگان از معادن نفت، ملت ایران هیچ وقت روی آزادی و استقلال را نخواهد دید و روی همین عقیده بود که با حضور قشون دولت اتحاد جماهیر شوروی در ایران و عده‌ای از افراد حزب توده در مجلس چهاردهم طرح تحریم امتیاز نفت را به مجلس دادم و جدیت نمودم تا در همان جلسه به تصویب رسید و به استناد همان قانون تحریم امتیاز بود که مجلس پانزدهم توانست قرار شرکت مختلط نفت را رد کند و برای جلوگیری از سوءتفاهم بین‌المللی دولت را مأمور نماید که حقوق ملت را از شرکت نفت انگلیس و ایران استبقاء نماید.

اگر در آن روز این کار صورت نمی‌گرفت صنعت نفت در سراسر کشور ملی نمی‌شد. ملت ایران نمی‌توانست با دو دولت قوی که نفع مشترک داشتند مبارزه کند و روی همین رقابت بود که دولت توانست در جنوب از شرکت نفت انگلیس و ایران و در شمال از شرکت شیلات خلع ید نمایند.

من نه فقط با جمهوری دموکراتیک بلکه با هر رقم دیگر آن هم موافق نبودم چون که تغییر رژیم موجب ترقی ملت نمی‌شود و تا ملتی دانا و رجالی توانا نباشد کار مملکت به همین منوال خواهد گذشت. چه بسیار ممالکی که رژیم‌شان جمهوری است، ولی آزادی ندارند و چه بسیار ممالکی که سلطنت مشروطه دارند و از آزادی و استقلال کامل بهره‌مندند.

برای من و کسانی مثل من بیگانه، بیگانه است، در هر مردم و مسلکی که باشد و لی چه می‌توان کرد که هر دسته از عمال بیگانه می‌خواهند ارباب خود را به این مملکت مسلط کنند و کسانی مثل من را از بین ببرند.

تا اینجا لازم بود که من از خود دفاع کنم و با ادله و قرایین بی‌شماری ثابت نمایم که من نه می‌خواستم ترتیب وراثت تخت و تاج را تغییر دهم، نه رژیم مشروطه را به جمهوری، آن هم جمهوری دموکراتیک تبدیل نمایم، و اما کسانی که با عملیات سال اول من موافق بودند و آن‌چه واقع شده بود خواسته ملت می‌دانستند چه شد که بعد از سقوط دولت آن عملیات را تعقیب نمودند و آن‌چه کردند مخالف آن‌چه بود که گفتند.

۱. معلوم شد که... (یک کلمه ناخوانانست) نیست هم می‌توان کسی را مجرم ساخت و محکوم کرد.